

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

خالق داد پغمانی- موشن

۰۵ جون ۲۰۱۵

کور خود و بینای مردم

از حدود سه هفته بدین سو، یعنی دقیقاً از زمانی که پیش نویس تفاهنامه امنیتی بین آی. اس. آی و ریاست امنیت ضد ملی دولت دست نشاند، به امضاء رسید، روزی نیست که توأم با جزر و مد های روزمره، له و یا علیه آن تفاهنامه، در مطبوعات وابسته به امپریالیسم، چه در داخل افغانستان و چه هم در خارج از آن، بگو مگو و مناظره جریان نداشته باشد. با تأسف اکثر شرکت کنندگان در چنین مناظره هائی، یا نمی دانند و یا هم نمی خواهند بدانند که نفس شرکت خود آنها در چنین مضحکه ای، بخشی از ستراتیژی وطن فروشانه حاکمیت «ع و غ» و بادران منطقه ئی آنها جهت آماده ساختن ذهنیت ها برای پذیرش آرام خیانت ملی غنی و عبدالله می باشد.

در همه حال دلم بدین خوش بود که اگر تمام رسانه ها آگاهانه و یا ناآگاهانه تن به چنین خفتی داده اند، جای خوشبختی است که پورتال «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» بر همان مواضع قبلی خود که هر آنچه منوط و مربوط به دولت دست نشاند می گردد، مردود و محکوم است و وقتی پدیده ای در کلیت آن نفی می گردد، لازم ندارد تا با اجزای آن خود را مصروف بسازد، یا به عبارت رساتر وقتی فردی در کل شرکت در یک سرکس را در شأن خود نمی داند، دیگر نیاز بدان ندارد تا راجع به نوک بینی سرخ و یا سیاه یک دلقک جداگانه موضعگیری نماید؛ مگر وقتی دیدم که بحث در آن مورد با تأسف می خواهد جای پایش را در پورتال نیز بکشاید، با وجود ناتوانی جسمی، تصمیم گرفتم تا این مختصر را تقدیم خوانندگان عزیز پورتال نموده، آنها را با آنچه خودم می اندیشم، آشنا بسازم.

من هم به مانند اکثر علاقه مندان خارج نشین، از برکت «جادو»، می توأم بنویسم که روز مره با هزینه نمودن یکی دو ساعت از عمرم که بدون آنهم چیزی از آن نمانده، چنان در جریان وقایع داخل کشور قرار می گیرم، توگویی در پارک «زرنگار» و یا هم «سرچوک کابل» در خیمه ای زندگانی می نمایم که از دامن های خیمه به جای باد، طوفان خیر در داخل هجوم می آورد. اگر بنویسم گاهی در جریان ساعت به ساعت رویداد های بخشی از داخل کشور قرار می گیرم، باور کنید مبالغه نکرده ام.

در هر صورت باز هم از برکت «جادو» از بابت اطلاع اوضاع شهر و جریانات پشت پرده، بیشتر از آن زمانی معلومات دارم که در خانه پدری لنگ را سر لنگ دور داده، از طریق رادیو اخبار یک کوچه آنطرفتر منزل ما را گوش می نمودم.

در جریان بگو مگو ها، گاهی افرادی شرکت می نمایند، که اگر انسان بخواهد راجع به شخصیت آنها براساس مواضع شان در قبال قضیه ای مشخص قضاوت نماید، فکر می کند که ما مردم چقدر خوشبختیم که هنوز هم در وطن خویش چنین نوات وطن دوستی داریم، دو تن از آن افراد آقایان حفیظ منصور وکیل به اصطلاح شورای ملی دولت دست

نشاند و دیگری هم سید اسحاق گیلانی بود- اینها را به خاطر انتخاب نمودم که نسبت به سایر شرکت کنندگان بیشتر گلو پاره نموده و ادعای وطن دوستی بیشتر می نمودند .

هر دو تن در برنامه ای که از طرف «یما سیاوش» هدایت می شد شرکت نموده، ضمن آن که هر دو نفر با قاطعیت علیه امضای تفاهمنامه به درستی موضع گرفتند، در حالی که آقای حفیظ منصور می کوشید، بدون نام بردن از «اشرف غنی» دانش و فهم وی را زیر سؤال برده حتا وی را از صفر نیز قرضدار معرفی بدارد، آقای گیلانی سخت در تلاش بود تا با نشانی دادن از گذشته فردی که در خاد کار کرده و سوپر وایزر کدام انجو در پاکستان بوده و بعداً برای ۶ ماه در انگلستان درس جاسوسی آموخته، بدون آن که از «حنیف اتمر» نام ببرد، خواننده را تا عقب درب منزل وی ببرد.

در این میانه آنچه بیشتر از همه جلب توجه می کرد، باز هم همان برش مقطعی زمان بود، زیرا آقای منصور به مثابه یکی از کسانی که در زمانش بیضه بردار مسعود- ربانی بود، هیچ نمی خواست به یاد بیاورد که وقتی امضای تفاهمنامه امنیتی با آی . اس . آی . خیانت ملی است که است، انتقال تمام اسناد خاد در نخستین روز های حاکمیت مسعود-ربانی به پاکستان و به صد ها و هزاران معاشخور و برنامه خاد را دست بسته و بی محابا به آی . اس . آی . تسلیم نمودن چه بوده است؟ آیا آن کار هم خیانت ملی بوده و یا خیر؟ اگر بوده جناب وکیل صاحب در کجا فاصله خود را با آن ابراز داشته و اگر خیانت ملی نبوده، پس چه بوده تا من هیچ بدان هم راجع به آن معلومات کسب نمایم.

به مانند آقای منصور ، آقای گیلانی نیز که قیافه گرفتارش، تمام هالیوود و بالیوود را ده بار می خرید و آزاد می کرد، در حالی که می خواست خود را سخت وطن دوست نشان بدهد، امضای آن تفاهمنامه را باز هم به درستی خیانت ملی اعلام می داشت، مگر فراموش نموده بود و یا هم نمی خواست به مردم بگوید که وقتی در سال ۱۹۸۶، آی . اس . آی . تصمیم گرفت، تا تمام نهادهای استخباراتی مقاومت رسمی را در کلیت آن در خود مدغم سازد، خودش آن زمان در تنظیم محاذ مربوط کاکایش چه کاره بود؟ آیا خود به نمایندگی از محاذ کاکایش در آی . اس . آی . عضویت داشت و یا خیر؟ اگر خودش عضویت نداشت، می تواند بگوید نماینده محاذ در آی . اس . آی . چه کسی بوده و گذشته از آن موضع شخص شان در قبال آن همکاری که در واقع نخستین نقطه های یک خط طولانی که اینک شکل گرفته، بود، چه بوده و در کجا علیه آن زبان باز نموده اند و آن روند خاینانه را که دقیقاً بخشی از آن از کبابیان یعنی محل سکونت جنابشان علیه منافع تاریخی کشور ما، سازماندهی می شد، افشاء کرده اند.

از همه گذشته هر دو جنابان فراموش نموده اند که تا همین اکنون دالر امریکائی را به پاس خدمت «صادقانه» شان به امپریالیزم امریکا و شرکاء از طریق شرکت در پارلمان دولت دست نشانده، مصرف می نمایند، آیا این خود گواهی نمی دهد که آقایان «با گوشت آن آشتی و با شوربای آن جنگی» اند؟ اگر اینطور نیست این گوی و این میدان، ببینید آنچه بوده بنویسند تا هم تاریخ روش شود و هم من از آنها پوزش بخواهم.

و اما اصل قضیه چیست؟ و چرا مزاج سنج برخی ها، من جمله از باند عبدالله عبدالله هر لحظه تغییر نموده، گاهی به میخ می زنند، گاهی به نعل؟

فکر می کنم به غیر آنهایی که منافع طبقاتی شان اجازه نمی دهد بپذیرند که این دولت از اساس و تارو پود خود وابسته به استعمار و اشغالگران بوده و هیچ نوع عرق ملی در آنها وجود ندارد، کس دیگری در افغانستان چه که حتا در سطح منطقه و جهان پیدا شود که حاکمیت های دست نشانده را صبغه ملی داده و از آنها انتظار داشته باشد، تا حافظ منافع ملی افغانستان باشند.

بر همین مینا، باند های تعبیه شده در پاکستان و ایران و سایر کشورها، چه قبل از رسیدن به قدرت به وسیله ارباب و چه بعد از آن، در عمل سرسپردگی شان را به استعمار و ارتجاع نشان داده، در صورت علاقه ارباب، حتا لای پای زنان شان را نیز ترسیم داشته اند تا چه رسد به اسرار دولتی و یا امنیتی. در چنین حالتی، هم پاکستان روی دلایل

خاصی خواستار امضای یک تفاهمنامه رسمی امنیتی با ریاست امنیت ضد ملی افغانستان بود و هم باند های غنی و عبدالله، که ذیلاً دلایل آن را خدمت تان می نگارم.

برای پاکستان و آی. اس. آی. که عمری را خود با «چنده» و «کاسه لیبی» درب استعمار سپری نموده، بسیار مشکل بوده و است که به مثابه «گاو شیری» از طرف نوکران خودش مورد سوءاستفاده قرار گیرد، بدان معنا که آی. اس. آی. دیگر حاضر نبود برای تهیه یک خبر برای صد تن و یا بیشتر معاش پرداخته و همیشه هم ناز طرف مقابل را بکشد که گویا باید از خطر افشاء ترسید، اینجا بود که شجاعانه وارد میدان شده، خواست از طریق غنی و باندش به خصوص «اتمر» که وطنفروشی بخشی از «سنت خانوادگی» تعدادی از آنها می باشد، تفاهمنامه ای را امضاء نماید که بر مبنای آن انتقال اطلاعات، به جای جرم تلقی شدن، وظیفه شناخته شده و حاملین اطلاعات به جای احتیاط از افشای هویت شان، تلاش بورزند که در انجام وظیفه مباحثات نیز نمایند.

چه اگر هیچ کسی نداند آی. اس. آی. خوب می داند، که مردن یک بار و گریبان پاره کردن هم یک بار. همین است که بادادن مبلغ معینی، ناف «اتمر» و «غنی» و باند متعلق به آنها را چرب نموده، پیش نویس تفاهمنامه را امضاء نمود. باند غنی که عمدتاً از تکنوکراتها و عناصر خاین دیگری تشکیل یافته که بند ناف شان در جای های دیگری بسته بوده و زیاد از «خیرات» و «صدقات» پاکستان به آنها نمی رسید و با «چشم سر» می دیدند که روزانه اسرار دولتی از طرف باند رقیب به پاکستان فروخته می شود، بدون آن که چیزی از آن خیانت به آنها برسد و از طرف دیگر «فساد» را نیز دفع نموده باشند به «افسد» پناه برده، با گرفتن حق العمل شخصی، دروازه های اطلاعات امنیتی را به صورت رسمی بر روی آی. اس. آی. کشادند، تا باشد دیگر کسی قادر نگردد، با فروش آن اطلاعات «جاسوسی» نموده، باعث ترویج فساد در جامعه گردد.

اما باند عبدالله که متوجه زرنگی طرف مقابل شده و دیدند که اگر زود نجنبند یکی از منابع عایداتی خود را از دست خواهند داد، با سیاست «با یک دست پس زدن و با دست دیگر پیش کشیدن» و ناز و کرشمه های خود فروشان حرفه ئی وارد میدان شده، در عین حالی که می خواستند و می خواهند تا به وسیله افراد خودی و مشتکی خدائی خدمتکار در چنین مواقعی، بازار را گرم نگه دارند، در تلاش افتادند تا در قفاء معاهداتی مشابه طرف رقیب با آی. اس. آی. امضاء نموده، قال قضیه را بکنند. این بود کل قضیه. و اما:

آنهایی که اینک علیه این وطنفروشی آشکار باند های «ع و غ» سروصدا راه انداخته اند، هرگاه از آن طیفی برخاسته اند که از آغاز علیه این باند ها و در کلیت آن دموکراسی اهدائی استعمار بودند، چرا مردم را مخاطب نساخته و صریح و آشکار کویته نظری تمام آنهایی را که به شکلی از اشکال در نمایشات خاینانه دموکراسی بازی استعمار و ارتجاع سهمی ادا کرده اند، به باد انتقاد نگرفته آنها را از تکرار چنین جرم و خیانتی برحذر نمی دارند و هرگاه از آن طیف بر نخاسته اند، آیا نباید از خود بیرسند که وقتی صلاحیت تعیین سرنوشت شان را به این باند ها می سپردند و له و علیه یکی از آنها گلو پاره می کردند، از وجدان گذشته، عقل و خرد اجتماعی شان را به چه کسی اجاره دادند؟ آیا برای آنها «کور خود و بینای مرد» صدق نمی کند؟ گیریم که بیایند و بگویند که نفهمیدیم، انسان «جایز الخطاست»، ما هم اشتباه کردیم و نمی دانستیم که آنها وطنفروش و خابین اند و هنوز از راه نرسیده می خواهند با امضای چنین تفاهمنامه هائی، خط دیورند را به رسمیت بشناسند، چرا جهت اثبات ادعای شن به سرکها سرازیر نمی شوند و بر بالای سرکهای قیر و خامه، نه تنها «غنی و عبدالله» و باند های مربوطه شان را بلکه بادران منطقه ئی و جهانی شان را نیز به نبرد فرا نمی خوانند؟

بیشتر از مردم عادی، کجاست آن سازمانها و احزاب رسمی که حق و ناحق و گاهی جهت نمایش قدرت، عده ای را به خیابانها کشیده، زنده باد و مرده باد می گویند، تا در چنین مسأله ای پای پیش نموده، ضمن آن که خیانت باند های مسلط بر قدرت را بر همگان آشکار نمایند، به همه ثابت بسازند که آنها بند نافی ندارند، تا در جای دیگری بسته باشد؟؟

با تمام احترامی که به زنده یاد فرخنده دارم و مبارزه ای که در دفاع از وی صورت گرفت را ارج می گذارم، مگر نمی توانم از خودم و از تمام آنهایی که دم از مبارزه و کشور می زنند، نپرسم که آیا به رسمیت شناختن معاهده ننگین دیورند و گندمک، ارزش کمتر از خون فرخنده ها داشته و دارد که هیچ کسی نمی خواهد جهت تقبیح و مبارزه علیه آن حتا برای یک بار، روی سرک صدایش را بلند کرده، با چنان قاطعیتی دولت دست نشانده را به نبرد فرا خواند، که جام زهر پاره کردن تفاهمنامه را، دسته جمعی سرکشند؟؟